

نقد نظریه مارکسیستی استبداد شرقی در چشم‌انداز تاریخ ایران

* ضیاء خزاعی

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۱۶

** محمد فرهادی

تاریخ تایید: ۹۵/۷/۱۲

چکیده

مقاله حاضر در پی آن است تا با محور قرار دادن نظریه فئودالیسم به‌عنوان نظریه رقیب استبداد شرقی، تمرکز اصلی بحث خود را بر روی آن قرار داده و ضمن بررسی نظریه‌های موجود در این زمینه، فرضیه اصلی خود، یعنی «شکل‌گیری استبداد شرقی در ایران بر اثر حمله اقوام خارجی» را تحلیل نماید. تحلیل فرضیه شکل‌گیری استبداد شرقی در ایران بر اثر حمله اقوام خارجی، بر مبنای موارد زیر انجام می‌شود: نخست، وجود دوره‌ای تاریخی به نام فئودالیسم در ایران - که در مقابل استبداد شرقی قرار دارد - این فرضیه را مورد تأیید قرار می‌دهد؛ چراکه در دوره ایران باستان شاهد این نظام هستیم و اوج آن در «سلسله ساسانی» است. دوم، شکل‌گیری استبداد شرقی در ایران، امری جبری و ناشی از شرایط اقلیمی محسوب نمی‌شود، بلکه ورود اقوام مهاجم با فرهنگ متمایز از فرهنگ فئودالی، باعث حاکمیت تدریجی استبداد شرقی در ایران شد. در این پژوهش به برخی از این عناصر پرداخته می‌شود و لذا تاریخ این سرزمین با دیدگاه نوینی مورد ارزیابی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: اقوام خارجی، استبداد شرقی، ایران، مارکس، ساسانی.

مقدمه

درباره فئودالیسم و استبداد شرقی در ایران پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است، اما به این دلیل که نقطه شروع این پژوهش‌ها به‌درستی انتخاب نشده است، اغلب چنین تحقیقاتی در نهایت نتوانسته‌اند اهداف خود را برآورده سازند. به‌عنوان مثال، در برخی از این پژوهش‌ها، نقطه آغازین استبداد شرقی، سلطه دولت بر زیرساخت‌های آبیاری و آبرسانی انتخاب شده و در نهایت اثبات این فرض به تأیید استبداد شرقی در ایران منتهی شده است. این در حالی است که عنصر اصلی استبداد، که همان اشرافیت باشد، مورد بی‌توجهی قرار گرفته است و به همین دلیل، محقق از واقعیت‌های موجود سیاسی بسیار فاصله گرفته و

* عضو هیأت

علمی دانشگاه آزاد
اسلامی، واحد زاهدان
(نویسنده مسئول)

ziyakhazai@yahoo.
com

** دکترای علوم

سیاسی، دانشگاه
علوم آکادمی
تاجیکستان.

farhadi_m2222@
yahoo.com

در تبیین درست استبداد و نقطه مقابل آن فنودالیسم ناتوان می‌ماند. در پژوهش حاضر، نقطه ثقل فنودالیسم، طبقه اشراف یا آریستوکراسی در نظر گرفته شده است که نبود آن منتهی به استبداد شرقی می‌شود. اگر سلطه دولت بر تأسیسات آبرسانی منتهی به حذف اشرافیت نشود، در این صورت نمی‌توان صحبت از استبداد کرد؛ چرا که این طبقه اشراف است که توان رویارویی با دولت را دارد و می‌تواند کنترل آن را در دست بگیرد و در نهایت دولت را محدود نماید. این مقاله، به‌نوعی به مؤلفه‌های هویت تاریخی مردم ایران نیز می‌پردازد، چرا که بسیاری از مسائل و مشکلات اجتماعی و سیاسی ایران ریشه در گذشته دارد و تا به امروز تداوم داشته است. مسئله عقب‌ماندگی، شکست در برقراری دموکراسی و حاکمیت قانون، انحطاط فلسفی و فرهنگی، مسائلی نیستند که در تاریخ معاصر شکل گرفته باشند.

روش تحقیق مورد استفاده در پژوهش حاضر، مبتنی بر روش تاریخی-تحلیلی است؛ زیرا با مراجعه به تاریخ کشور ایران و تأکید بر سلسله ساسانیان، سعی در اثبات فرضیه جدید و نفی و نقد فرضیه‌های رقیب شده است. نقطه تمرکز پژوهش، سلسله ساسانیان است و با بازشناخت نظام سیاسی و اقتصادی حاکم در دوره مذکور و مقایسه آن با نظام‌های سیاسی پس از سقوط آن، سعی در اثبات فرضیه شده است. در این راستا، چند سؤال مطرح می‌شود: «آیا در ایران دوره‌ای به نام فنودالیسم وجود داشته است؟»؛ «آیا استبداد شرقی، تحت تأثیر جبر زیستی و اقلیمی در ایران به وجود آمده بود؟»؛ «آیا استبداد شرقی در ایران با حمله اقوام خارجی به وجود آمد؟» در پاسخ به سوالات فوق، ضمن توجه به فرضیه رقیب، فرض خود را این‌گونه مطرح نموده‌ایم که: «در ایران دوره‌ای به نام فنودالیسم وجود داشته است که در برابر استبداد شرقی قرار دارد»؛ «استبداد شرقی و شیوه تولید آسیایی در ایران، بعد از حمله اعراب و سقوط سلسله ساسانی ایجاد شد» و هم‌چنین «فرضیه رقیب، یعنی استبداد شرقی و شیوه تولید آسیایی، تحت تأثیر شرایط اقلیمی و آب‌وهوایی در کشور ایران شکل گرفته بود».

۱. نظریه‌های موجود

در مورد حاکمیت استبداد و خودکامگی در ایران، تاکنون نظریه‌های متعددی مطرح شده است که ضمن طرح نظریه‌های مذکور، سعی در بررسی و نقد آنها شده و در نهایت با طرح دیدگاه خود، نگاه جدیدی به تاریخ سیاسی ایران خواهیم داشت.

۱.۱. نظریه مارکسیستی

نگاه مارکسیستی، فنودالیسم را یکی از دوره‌های تاریخی می‌داند که تقریباً

در تمام کشورها به شیوه‌های مختلف شکل گرفته و طی شده است. آندرسون می‌گوید: «فئودالیسم در این روایت، از تاریخ‌نگاری ماتریالیستی به اقیانوسی آموزنده بدل می‌شود که عملاً هر جامعه‌ای در آن تعمید می‌شود» (آندرسون، ۱۳۹۰: ۵۷۰). از دیدگاه این نظریه، تاریخ هر کشور یا قوم مراحل معین و جداگانه دارد که عبارت‌اند از: «جامعه اشتراکی ابتدایی، بردگی، فئودالیت و بورژوازی». هر یک از این مراحل با نظمی خلل‌ناپذیر به دنبال یکدیگر اتفاق می‌افتند (عنایت، ۱۳۸۵: ۲۲). لذا، بسیاری از ایران‌شناسان اهل شوروی سابق که تحت تأثیر این جریان بودند، جامعه ایران را برهمن اساس تحلیل کرده و دوره‌های تاریخ ایران باستان از سلسله ساسانی، حمله اعراب و حاکمیت سلسله‌های اموی و بنی‌عباس را تا برقراری انقلاب مشروطه، بر اساس منطق فئودالیسم مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده‌اند (گرانوسکی، ۱۳۵۹: ۱۷۹). برخی از محققان داخلی نیز تحت تأثیر مارکسیسم روسی، فئودالیسم ایران را بر همین مبنا تحلیل کرده‌اند. برای مثال، محمدرضا فشاهی معتقد است که روابط فئودالی در ایران، در قرن سوم میلادی آغاز شد و در قرن پنجم در مسیر تکامل قرار گرفت. به نظر وی، گرچه حمله اعراب در روند تکامل فئودالیسم وقفه ایجاد کرد، اما دوباره در مسیر اصلی قرار گرفت و مراحل تکامل خود را طی نمود (فشاهی، ۱۳۵۴: ۱۹).

۲.۱. نظریه مارکس و انگلس

مارکس و انگلس^۱ در تحلیل تاریخی خود، فئودالیسم را مختص بخشی از جهان می‌دانند که مربوط به تاریخ اروپای غربی است. در واقع، نقطه عزیمت مارکس در تبیین مفهوم شیوه تولید آسیایی از همین جاست (Koebner, 1970: 275-302). هرچند، لازم است اشاره‌ای به تفکیک نظریه مارکس و انگلس داشته باشیم، چراکه به عقیده انگلس، شرایط آب‌وهوایی و طبیعت خاک و وجود صحرای ممتد، از صحرای آفریقا تا تاتارستان (که ایران را هم فرا می‌گرفت)، باعث شد که آبیاری مصنوعی در این مناطق شرط اول کشاورزی باشد. قنات تنها شیوه آبیاری و حکومت تنها قدرت ناظر آن و مسئول تدارکات خدمات عمومی بود. در واقع، در اینجا می‌توان شاهد تفکیک دیدگاه مارکس از انگلس درباره چگونگی ایجاد استبداد شرقی بود. زیرا انگلس بر گسترده‌گی دیوان‌سالاری و تمرکز آن در دست یک نفر که وظایف فوق را داشت معتقد بود و در مقابل، مارکس بیش‌تر بر فرضیه جامعه پراکنده تأکید داشت (صدوقی، ۱۳۸۲: ۹). اما علی‌رغم این تفکیک دیدگاه، هر دوی اینها در مورد شکل‌گیری استبداد شرقی هم‌عقیده بودند و در نهایت، بعد از مطالعه تاریخ کشورهای اروپای غربی از جمله آلمان، فرانسه و انگلستان،

متوجه شدند که این کشورها از دوره‌های تاریخی اشتراکی و اولیه، برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری گذر کرده‌اند و آینده تاریخ آن‌ها در سوسیالیسم تجلی می‌یابد. سؤالی که برای مارکس و انگلس مطرح شد، این بود که آیا این دوره‌های تاریخی در سایر مناطق، از جمله شرق نیز طی شده است (موستر، ۱۳۸۹: ۱۳۶۳). با تحقیقاتی که آن‌ها بر روی کشورهای شرقی از جمله ایران، هند، عثمانی و چین به عمل آوردند، متوجه شدند که این کشورها تاریخ خاص خود را داشته و بعد از دوره اشتراکی و اولیه، مستقیماً وارد دوره‌ای شده‌اند که با عنوان دوره شیوه تولید آسیایی یا استبداد شرقی شناخته می‌شود. دنیای شرق در همین دوره، به لحاظ تاریخی متوقف شد و به همین دلیل مارکس شرق را فاقد تاریخ می‌دانست (آندرسون، ۱۳۹۰: ۶۷۱). او این فرمول هگل درباره‌ی هند را که گفته بود: «به هیچ وجه تاریخ یا دست کم تاریخ شناخته شده نداشته است»، اقتباس کرد (Marx, 1850:178) و در این باره نوشت: «امپراتوری عظیم و نیمه‌بربر چین، علی‌رغم زمان، رشدی گیاه‌وار داشت» (Marx, 1858: 556). به نظر مارکس، کشورهای شرقی، به دلیل شرایط خاص اقلیمی و جغرافیایی، کمبود آب و موضوع انتقال آب به زمین‌های کشاورزی، نیاز به حفر کانال‌ها و سدها و تأسیسات آبیاری داشته‌اند که ایجاد این تأسیسات فقط از عهده دولت‌های مرکزی که از مدیریت متمرکز و قوی و امکانات مادی کافی برخوردار بوده‌اند، برمی‌آمده است. سلطه دولت بر شبکه‌های آبرسانی موجب سلطه و در نهایت مالکیت آن بر زمین‌های کشاورزی می‌شد که در نتیجه، طبقه مستقل و نیرومندی بنام اشرافیت زمیندار شکل نگرفت.

۳,۱. نظریه هرتسفلد^۲

هرتسفلد معتقد است که تاریخ ایران در حقیقت، جز داستان تسلسل حکومت‌ها و دودمان‌های شاهی چیز دیگری نیست. به گفته دیاکونوف^۳ مورخ معاصر شوروی سابق، با وجود این که در اروپا شاهد تحول و تکامل تاریخ از فئودالیسم به سرمایه‌داری هستیم، ولی آسیا برای همیشه در دوران فئودالیت به باقی می‌ماند و گویا اقوام آسیایی قادر به ارتقا به مقام بالاتر نیستند.

۴,۱. نظریه نگارندگان

رویکرد مطروحه از سوی نگارندگان با مضمون حمله اقوام خارجی، عامل استبداد شرقی است. شکل‌گیری استبداد شرقی در ایران، با حمله اقوام و قبایل خارجی و با فروپاشی سلسله ساسانی آغاز شد. لذا، ما اولاً نظریه استبداد شرقی و شیوه تولید آسیایی مارکس و انگلس را در مورد تاریخ شرق می‌پذیریم و

2. Herzfeld

3. Diakonov

معتقدیم که نمی‌توان فتودالیسم را دوره‌ای عام برای تمام جهان دانست، چون اگر معتقد به این نظریه باشیم، عقب‌ماندگی بخشی از جهان برای ما قابل توجیه نیست؛ موضوعی که آندرسون نیز آن را می‌پذیرد. وی در این مورد، اشاره می‌کند که «مارکس کاملاً از خطرات بسط بی‌قاعده عنوان فتودالیسم به فراتر از اروپا آگاه بود و از پذیرش این که هند سلطان‌نشین دهلی یا امپراتوری مغول یک صورت‌بندی اجتماعی فتودالی است، سر باز می‌زند» (آندرسون، ۱۳۹۰: ۵۷۷). دوم، همان‌طور که نظریه فتودالیسم، با شاخص‌های مهم آن از جمله وجود مالکیت خصوصی و اشرافیت زمین‌دار نیرومند قابل تعمیم به کل جهان نیست، نظریه استبداد شرقی مارکس و انگلس نیز به تمام تاریخ کشورهای شرقی قابل تعمیم نیست. سوم، تاریخ ایران باستان که به‌طور مشخص از دوره مادها و هخامنشیان آغاز و تا فروپاشی ساسانیان ادامه دارد، دارای منطبق دوره فتودالیسم است و با همین دید قابل تحلیل و ارزیابی است. در حالی که با فروپاشی سلسله ساسانیان که مشخصاً با حمله اعراب آغاز می‌شود، دوره‌ای شروع می‌شود که با نظریه استبداد شرقی مارکس و انگلس هم‌خوانی بیش‌تری دارد.

۱,۴,۱. فتودالیسم در سلسله ساسانی

برخی از پژوهش‌گران، به فتودالی بودن سلسله‌های ایران باستان و به‌خصوص ساسانیان اشاره می‌کنند که برای درک ماهیت غیراستبدادی بودن این دوره اهمیت به‌سزایی دارد. زیرا همان‌طور که مارکس نیز اشاره دارد، فتودالیسم ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی دارد که در مقابل استبداد شرقی قرار دارند و زمینه را برای توسعه و تحول تاریخی و ورود به نظام سرمایه‌داری هموار می‌کنند. دلیل اصلی ورود اروپای غربی به دوره سرمایه‌داری به همین عامل مربوط است. لمبتون^۴ در کتاب «مالک و زارع»، سلسله ساسانی را از تاریخ بعد از فروپاشی آن متمایز می‌داند و می‌نویسد «سلسله ساسانی مبتنی بر این عقیده بود که علایق خانوادگی مقدس و مقصود از وضع قوانین، حفظ خانواده و املاک زراعتی است و پیوسته باید خط فاصل مشخص میان طبقات مختلف اجتماع رسم کرد و در سلسله‌مراتب اجتماعی، هر طبقه را در جای مخصوص خود قرار داد» (لمبتون، ۱۳۷۷: ۵۵). هم‌چنین وی در جایی دیگر، به مواردی اشاره می‌کند که جزو شاخص‌های عمده نظام‌های فتودالی در سلسله ساسانی محسوب می‌شوند؛ از جمله پرداخت مالیات تیول‌دار به حکومت مرکزی و انجام خدمات نظامی، زندگی نجای فروتر در املاک خود و وابسته بودن روستاییان به زمین و تعهد آن‌ها در قبال نجبا، از قبیل کار بر روی زمین و انجام خدمات سربازی (لمبتون، ۱۳۷۷: ۵۷-۵۶). روکس برو، محقق غربی، سه ویژگی مهم فتودالیسم را مطرح می‌کند که شباهت اساسی با نظام سیاسی ساسانیان دارد و توسط لمبتون

نیز مطرح گردیده است. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: (۱) وجود مجموعه‌ای از قوانین که با محدود کردن تحرک دهقانی، دهقان را به ماندن در ملک ارباب و کار برای او ملزم می‌کند؛ (۲) وجود یک دستگاه غیر متمرکز نظامی و حقوقی و قدرت مطلق ارباب در منطقه تحت نفوذ خود. ارباب، ارتش مخصوص به خود دارد و نسبت به ما فوق خود دارای تعهداتی است؛ (۳) وجود کلیسای مستقل، به توجیه ایدئولوژیکی این ساخت می‌پردازد و سبب تحکیم آن می‌شود (روکس پرو، ۱۳۷۰: ۱۸). آلتھایم و استیل^۵ نیز فتودالی بودن سلسله ساسانی را مورد تأیید قرار داده و اوج آن را مربوط به اصلاحات خسرو اول می‌دانند؛ چراکه به نظر آن‌ها، در اثر اصلاحات انوشیروان و تمرکز دولتی، نظام سیاسی از حالت پاترنالیسم^۶ (پدرسالاری، پدرسروری) به سمت فتودالیسم حرکت کرد؛ زیرا در این دوره، شاهد گسستگی اقتدار شهریاری توسط ادعاهای مالکانه ارضی نبودیم (آلتھایم، ۱۳۸۲: ۲۹۹). نویسنده کتاب فتودالیسم در ایران، با اشاره به شاخص‌های فتودالیسم از جمله ۱. اعطای زمین؛ ۲. تعهدی که گیرنده زمین در قبال تیول‌دهنده با انجام وظیفه نظامی صورت می‌دهد؛ ۳. مراسم و تشریفات که تیول‌گیرنده در آن، در مقابل سرور خویش بیعت می‌کند و موظف به دست‌نشانده‌گی سرورش می‌گردد، دیدگاه آلتھایم و استیل را که سلسله ساسانی را فتودالی می‌دانند مورد تأیید قرار می‌دهد و می‌نویسد: «تحلیل ژرف‌تر و واقعیت‌های موجود در دسترس، اجازه کوچک‌ترین تردیدی را در این مورد نمی‌دهد که ما در جامعه ایران باستان، فتودالیسم تکامل یافته‌ای را پیش‌رو داریم؛ تنها سخن بر سر آن است که واقعیت‌ها را گردآوری، هم‌مرتب و تحلیل کنیم» (گنویدون، ۱۳۸۷: ۱۱). شپیمان^۷ نیز به پیروی از آلتھایم، معتقد است که حداقل از زمان خسرو اول به یقین می‌توان از یک دولت فتودال سخن گفت. دیگر فرقی نمی‌کند که این کار را بر پایه تعریف غربی یا مارکسیستی انجام دهیم (شپیمان، ۱۳۸۶: ۹۲). مارکس اگر چه در نهایت، تحت تأثیر انگلس مسئله کمبود آب را عامل ایجاد استبداد شرقی می‌دانست، ولی در برخی از آثار خود از این دیدگاه فاصله می‌گیرد. آندرسون در این باره می‌نویسد: «مارکس برای مدتی با این فرضیه بازی کرد که شیوه تولید آسیایی نخستین بار در شرق با فتوحات اسلامی آغاز شد. اما او نیز تز انگلس را اقتباس کرد که کشاورزی آبی احتمالاً پایه جغرافیایی فقدان مالکیت خصوصی در زمین و وجه متمایز شیوه تولید آسیایی از سایر شیوه‌های تولید شمرده می‌شود» (آندرسون، ۱۳۹۰: ۶۷۹). آندرسون با توجه به مدارک جدیدی که بعد از مارکس به دست آمده، این دیدگاه اولیه مارکس را بیشتر تأیید کرده و می‌نویسد: «به این ترتیب، شک و تردید اولیه مارکس که اشاعه این اصل در آسیا (دولت مالک مطلق بر تمامی زمین‌های کشاورزی) عمدتاً ناشی از فتوحات

5. Lthaym and steel

6. Paternalism

7. Shypman

اسلامی است، کاملاً بی پایه و اساس نبود» (آندرسون، ۱۳۹۰: ۶۹۹).

البته باید اشاره کرد که تمرکز سیاسی موجود در سلسله ساسانی بر اساس منطق فئودالیسم صورت گرفته بود، به طوری که اشرافیت زمین دار، استقلال خودش را حفظ کرده بود. کولسنیکف^۱، با اشاره به اصلاحات دوره انوشیروان می نویسد: «محتوای درونی اصلاحات را روند گسترش فئودالیسم معین می کرد که پی آمد آن تقسیم خاک کشور به واحدهای خرد و کلان اداری بود، واحدهایی که فرمانروایی عالی شاه شاهان را قبول داشتند، اما از لحاظ اقتصادی از سیاست نیمه مستقلی پیروی می کردند. در حقیقت، سپهد نه تنها فرمانده نظامی، بلکه هم چنین فرمانروای کشور در منطقه ای بود که به او سپرده بودند؛ چرا که علاوه بر ایجاد نظم داخلی و خارجی، وظیفه گردآوری مالیات از مردم منطقه تحت فرمانروایی خویش را نیز داشت» (کولسنیکف، ۲۵۳۵: ۲۳۲).

۲،۴،۱. شاخص های فئودالیسم در سلسله ساسانی

به عقیده مارکس و انگلس، عامل شکل گیری استبداد شرقی در جوامع شرقی فقدان نظام فئودالی است و از این رو، ما تلاش داریم تا با اثبات وجود فئودالیسم در دوران ساسانی، نظریه استبداد شرقی را مورد نقد قرار دهیم. درباره فئودالی بودن جامعه باستانی ایران که تمرکز ما بیش تر بر روی دوره ساسانی است، دلایل و شواهد متعددی وجود دارد که به آن ها اشاره می شود.

۳،۴،۱. وجود طبقه اشراف

وجود اشرافیت مستقل و نیرومند جزو شاخص های اصلی نظام های فئودالی است. این طبقه، نقش جامعه مدنی را در نظام های دموکراتیک قرن بیستم ایفا می نمود، همانند سدی در مقابل دولت و دربار عمل می کرد، عامل اصلی کنترل قدرت آن ها بود و در نهایت، مانع از خودکامگی و استبداد شاه و دربار می شد. آلتهایم و استیل، با تحلیل سنگ نوشته های واقع در نقش رستم که متعلق به دوره اردشیر اول و پسرش شاپور اول است، چنین می نویسند: «مقامات و درجات بیش تر، بر حسب اشرافیت مبتنی بر اصل و نسب بوده و نه بر مبنای عناوین. در مواردی هم مشاهده می شود که تنها نام بدون عنوان آمده است، اما عکس آن در هیچ کجا وجود ندارد. این امر نشان می دهد که ارزش شخص بیش از عنوان وی بوده است و عامل اصلی تلقی می شد و لقب موضوعی الحاقی به شمار می رفت» (آلتهایم و استیل، ۱۳۸۲: ۱۸۹). این تحلیل نشان می دهد که اشرافیت در این دوره مبتنی بر اصل و نسب بوده و شخصیت خانوادگی و نه عناوین

دولتی مهم پنداشته می شده است؛ به عبارت دیگر، بر خلاف نظام‌های استبدادی که به جای اشراف، شاهد وجود طبقه اعیان هستیم که فاقد اصالت خانوادگی و تداوم تاریخی بوده و قدرت خود را از دربار و دولت کسب می کنند و به همان سرعت هم از میان می روند. در سلسله ساسانی ما با طبقه ای اشرافی مواجه هستیم که قدرت آن ریشه در اصالت خانوادگی و نه عناوین دولتی دارد. ویسهوفر نیز به نوعی دیدگاه آلتهایم و استیل را مورد تأیید قرار داده و می نویسد: «در دوره متأخر ساسانیان، آنچه اهمیت داشت، معیار واقعی بزرگی برای اشراف ایرانی، بیش از هر چیز تبار بود، نه عنوان یا امتیازات سلطنتی» (ویسهوفر، ۱۳۸۷: ۲۱۴). یکی از ویژگی های مهم اشرافیت، تداوم تاریخی آن است که در ایران باستان شاهد آن هستیم. بروسیوس^۹ به این مسئله مهم اشاره دارد و می نویسد: «از کتیبه های باقی مانده از دوران ساسانی، چنین بر می آید که طبقه ممتاز یا نجبای ساسانی که آنرا بزرگان ساسانی می نامیم، دنباله آریستوکراسی پارس و پارتیان بودند.» وی در ادامه، به مسئله دیگری اشاره می کند که کاملاً با منطق جوامع استبدادی مغایرت دارد. در این جوامع، پیروزی سلسله سیاسی جدید توأم با نابودی خاندان حاکم قبلی است، به طوری که اسمی از این خانواده ها در تاریخ نمی ماند. در حالی که پیروزی خاندان ساسانی بر اشکانی باعث کینه جویی خانوادگی نگردید و خانواده دشمن کماکان در متن سلسله جدید باقی ماند و به عنوان پایه و ستون دوام و بقای آن عمل کرد. بروسیوس در ادامه متن فوق می نویسد: «تعجب آور نیست که در کتیبه های مربوط به دوران ساسانی، از سران خانواده های قدیمی اشکانی مانند سورن و کارن و هم چنین وراز و آندگان نام برده شده است» (بروسیوس، ۱۳۸۷: ۲۳۳).

۱,۴,۴. مشارکت اشراف در امور مربوط به حکومت

ویژگی دیگری که فنودالیسم را از نظام های استبدادی متمایز می سازد، مشارکت اشراف در اداره امور کشور است. با توجه به تفکیک بین حاکمیت و حکومت از طرف ژان بدن، وی پادشاهی را به سه دسته تقسیم می کند: ۱. پادشاهی پادشاهی؛ ۲. پادشاهی اشرافی؛ ۳. پادشاهی جمهوری. شواهد تاریخی نشان دهنده آن است که پادشاهی موجود در سلسله ساسانی، از نوع پادشاهی اشرافی بود. زیرا حاکمیت که همان قدرت برتر و مطلق است، در دست پادشاه قرار داشت و حکومت یا اداره امور جامعه نیز در دست اشرافیت بود. این مسئله، باعث ایجاد تضاد بین حاکمیت و حکومت می شد که نقش مهمی در تحولات آتی جامعه داشت؛ چرا که اشراف با در اختیار داشتن حکومت، مانع از دخالت حاکمیت در این امور می شدند و در نهایت راه را برای ورود توده مردم به عرصه سیاست هموار می کردند که باعث شکل گیری پادشاهی جمهوری می شود.

عنایت‌الله رضا از قول سیمو کاتا^۱، نقل می‌کند که توارث در مشاغل و شرکت اشراف و بزرگان در اداره امور دولت و کشور وجود داشته است. وی هم چنین می‌نویسد: «از مطالعه و مقابله مآخذ و منابع، چنین برمی‌آید که در سراسر دوران فرمانروایی ساسانیان، میان بزرگان و اشراف با شاهنشاه اختلاف‌هایی در این زمینه وجود داشته و همین اختلاف‌ها، گاه موجب برخوردها و درگیری‌های شدیدی نیز شده است» (رضا، ۱۳۸۴: ۸). از ابوالفداء نیز نقل شده است که «پادشاهان ایران هیچ کاری از کارهای دیوانی را به مردم پست‌نژاد نمی‌سپردند» (کرستین سن، ۱۳۷۷: ۴۲۹).

مسئله انتخاب پادشاه توسط نجبا و خاندان‌های بزرگ و فتودالی، یکی دیگر از شاخص‌های نظام‌های فتودالی است. در سلسله ساسانی به غیر از اردشیر، شاپور اول و انوشیروان که جانشینان خود را شخصاً تعیین کردند، سایر پادشاهان به شیوه انتخابی تعیین می‌شدند. کرستین سن در این باره می‌نویسد: «زمانی که قدرت سلطنت ضعیف شده بود، دیگر پادشاه جانشین خود را منصوب نمی‌کرد و سلطنت انتخابی بود، با این قید که پادشاه را از میان دودمان ساسانی انتخاب می‌کردند» (کرستین سن، ۱۳۷۷: ۳۶۰). گئویدن گرن به نقل از طبری دینوری، در مورد انتخاب جانشین برای یزدگرد می‌نویسد که سه گروه نژاده اسپوهران، وزرگان و آزادان در این مناسبت به‌عنوان انجمن‌گزینه‌ش ظاهر می‌شوند. همین مجمع از انتخاب فرزند یزدگرد به پادشاهی چشم‌پوشی کرد و عضو دیگری از خاندان شاهی، خسرو را به شاهی برگزید (گئویدن، ۱۳۷۸: ۱۷۲).

۱,۴,۵. حضور اشرافیت در مناطق روستایی و کشاورزی

از شاخص‌های دیگر فتودالیسم، حضور اشراف زمین‌دار بر سر زمین‌های زراعی خود است که آن‌را از نظام‌های خودکامه شرقی متمایز می‌سازد. در این نظام‌ها، به دلیل حضور قدرت خودکامه درون شهرها، اعیان سعی می‌کنند نزدیک به کانون قدرت زندگی کنند تا همواره در جریان امور قرار بگیرند و موقعیت ایشان از سوی رقبا تهدید نگردد. این در حالی است که در نظام‌های فتودال، اشرافیت زمین‌دار به دلیل این که وابستگی کمتری به دولت مرکزی دارند و رابطه آن‌ها با قدرت مرکزی مبتنی بر پیمان‌ها و قراردادهایی است که رعایت آن برای طرفین الزامی است، نیازی به حضور در شهرها و مراکز قدرت نمی‌بینند و لذا در کنار زمین‌های کشاورزی خود مستقر شده و رابطه دولت با کشاورزان به‌واسطه آن‌ها صورت می‌گیرد. نوع رابطه میان قدرت مرکزی و اشرافیت، تعیین‌کننده نظام فتودالی است که آن‌را از نظام‌های خودکامه متمایز می‌سازد. در این زمینه، مارکس می‌نویسد که «عهد و پیمان و خدمات متقابل که اساس

روابط حقوقی مستمر در نظام فئودالی اروپا را تشکیل می‌داد، در شرق معمول نبود» (بشیری، ۱۳۸۷: ۱۹۸). رابطه پادشاه و اشراف زمین‌دار در دوره ساسانی مبتنی بر تدوین پیمان‌ها و قراردادهایی بود که رعایت آن‌ها از جانب طرفین الزامی بود.

۱،۶،۶. فئودالیسم و شرایط اقلیمی و آب‌وهوایی

از قول مارکس و انگلس، اشاره شد که علت اصلی شکل‌گیری استبداد شرقی مربوط به شرایط اقلیمی و زیستی است. کمبود مایع حیاتی به نام آب، باعث شد تا دولت با ایجاد تأسیسات عمومی آب‌رسانی از جمله ایجاد سد، حفر قنات و رودخانه، احداث کانال‌ها و سیستم‌های لوله‌کشی بر زمین‌های زراعی سلطه و تملک پیدا کند و در نهایت مانع از شکل‌گیری طبقه اشراف زمین‌دار و مالکیت خصوصی شود.

محققان داخلی و از جمله آبراهامیان، تحت تأثیر نظریه پراکندگی اجتماعی و اقتصادی جوامع شرقی مارکس قرار گرفته و این عامل را در ضعف ساختار اجتماعی و افزایش قدرت دربار تعیین‌کننده می‌دانند و می‌نویسد: «سلاطین قاجار مستبدانی بدون ابزار استبداد بودند» (صدوقی، ۱۳۸۲: ۱۰). البته شیخ‌الاسلامی بین نظارت مستقیم و غیرمستقیم شاه قائل به تفکیک است و دیدگاه فوق را تاحدی خارج از حوزه نظارت مستقیم شاه، صادق می‌داند. اما در دربار مرکزی، از صدراعظم تا خدمتکار همه در خطر حکم و فرمان غضب‌آلود شاه بودند و به همین دلیل نیز رسم صدراعظم‌کشی در این دوره به رسمی پایدار تبدیل شده بود (صدوقی، ۱۳۸۲: ۱۱). البته از دیدگاه نگارندگان، اعمال نظارت مستقیم شاه بر دربار و عدم مصونیت مقامات سیاسی و اداری، ناشی از فروپاشی نظام فئودالیسم متعاقب حمله اعراب است؛ چون نظام حکومتی در سلسله ساسانی در اختیار اشراف و بزرگان قرار داشت و از طرف این طبقات مورد حمایت قرار می‌گرفت (کریستن سن، ۱۳۷۷: ۱۶۲). به علاوه، عالی‌ترین مقام حکومتی، یعنی مقام صدارت نیز در دست روحانیون مذهبی قرار داشت و به همین دلیل صدراعظم از طرف آن‌ها مورد حمایت قرار می‌گرفت. ولی متعاقب حمله اعراب و تضعیف اشرافیت و روحانیون، حکومت نیز در اختیار شاه قرار گرفت که نتیجه آن شکل‌گیری استبداد شرقی در ایران بود. اما پژوهش‌های جدیدتر نشان می‌دهد که کمبود آب و پراکندگی واحدها، با واقعیت‌های اقلیمی ایران زمین انطباق زیادی ندارد. مهرداد بهار در این باره می‌نویسد: «در مورد نظام‌های عظیم آبیاری در امر کشاورزی نیز باید گفت که در تاریخ سرزمین‌های شرقی، چنین نظامی نه تنها عمومیت نداشته است، بلکه به خصوص در قرن نوزدهم، در مراکز تاریخی، وجود چنین آبیاری‌هایی نیز نشانی از عظمت امر آبیاری نداشت».

وی هم چنین می‌نویسد: «ضمناً در آسیای صغیر، ایران و هند، نشانی از نظام‌های عظیم آبیاری در تاریخ وجود ندارد و آنچه دیده می‌شود محلی و محدود است» (بهار، ۱۳۸۴: ۵۴). هم چنین بهار معتقد است که «در ایران، وجود رودخانه‌های کم‌آب و کم‌طول و تولید وسیع دیم، وجود قناتهایی که معمولاً حفر آن‌ها در حدود امکانات مالکان روستاها بوده است و وجود اراضی وسیع کویری یا کوهستانی غیر قابل کشت که ضمناً یک پارچگی سرزمینی را نیز مشکل می‌کرده است، هیچ کدام شرایط مناسبی را برای پدید آمدن و رشد طبیعی خودکامگی شرح و نشان نمی‌دهد» (بهار، ۱۳۸۴: ۶۲). آندرسون نیز در تحلیل و ارزیابی نظریه مارکس، معتقد است که دیدگاه او در ریشه‌یابی استبداد، به شیوه‌ای بسیار ناپالوده نشان می‌دهد که امپراطوری‌های بزرگ شرقی اوایل عصر جدید که این شواهد به آن‌ها مربوط هستند، یعنی آن‌هایی که با نبود مالکیت خصوصی بر زمین مشخص می‌شوند- ترکیه، ایران و هند- هرگز دارای تأسیسات آبیاری دولتی مهمی نبوده‌اند. این در حالی است که امپراطوری‌های دارای نظام‌های عمده آبیاری مانند چین، با مالکیت خصوصی بر زمین مشخص می‌شوند» (آندرسون، ۱۳۹۰: ۶۹۰). یکی از مهم‌ترین شبکه‌های آبرسانی در ایران قنات بود. شواهد تاریخی در این مورد نیز مسئله مالکیت دولت بر منابع و سیستم‌های آبرسانی را زیر سؤال می‌برند. ولی در انتقاد به دیدگاه کاتوزیان، عباس ولی به این مسئله اشاره دارد و می‌نویسد: «این که تقریباً در همه‌جای ایران شبکه‌های قنات را صاحبان زمین و آب در اختیار داشتند، استدلال کاتوزیان درباره اثرات خاص بی‌آبی بر ساختار اجتماعی-اقتصادی ایران پیش از اصلاحات ارضی را با تردیدهای جدی مواجه می‌سازد» (ولی، ۱۳۸۰: ۷۰).

۷،۴،۱. فنودالیزم و مالکیت خصوصی

درباره شکل‌گیری مالکیت در جوامع فنودالی، پژوهش‌های انجام‌شده نشان می‌دهند که این جوامع سه مرحله را پشت سر می‌گذارند. دوره اول تمرکزگرایی است که بیش‌تر زمین‌ها دیوانی و متعلق به دولت است. اشراف دیوانی در این مرحله، در رأس هرم سیاسی و اجتماعی قرار دارند. مرحله دوم، دوره عدم تمرکز است که شاهد شکل‌گیری مالکیت خصوصی مشروط بر زمین توسط اشراف هستیم. در این دوره، اشراف اقطاعی در رأس هرم اجتماعی قرار دارند. در دوره پایانی نظام‌های فنودالی، شاهد از هم‌گسستگی این نظام هستیم که مالکیت خصوصی مشروط به مالکیت خصوصی مطلق بر زمین تبدیل می‌شود. توجه به تحول نظام‌های فنودالی نشان‌دهنده این مسئله مهم است که تداوم طبقه اشراف از یک نسل به نسل دیگر به تدریج باعث شکل‌گیری مالکیت خصوصی می‌شود. این طبقه نیرومند، اشراف است که دولت را تحت فشار قرار می‌دهند تا اصل مالکیت خصوصی را به رسمیت بشناسد، در حالی که عدم حضور این طبقه

در نظام‌های استبدادی است که مانع از شکل‌گیری این امر مهم می‌شود.

وجود قوانین ثابت در ایران باستان، دلیلی دیگر بر غیر استبدادی بودن این کشور است. کندی ادی در این زمینه می‌نویسد «قوانین ایران ثابت و لایتغیر بود و از این رو ایزدی تلقی می‌شد و در این زمینه یهودیان می‌گفتند که قوانین پارسیان و مادیان تغییر نمی‌پذیرد» (کندی ادی، ۱۳۸۱: ۵۵). این که نظام‌های فئودالی به قوانین طبیعی یا همانند ایران باستان به قوانین ایزدی اعتقاد داشتند، به این معنی بود که هیچ‌کس از جمله شاه، حق ندارد به آن‌ها تعرض کرده یا آن‌ها را نادیده بگیرد. در نظام‌های فئودالی، زمین‌های مربوط به نهاد پادشاهی به اشراف زمین‌دار واگذار می‌شود و دولت با انعقاد قرارداد با آن‌ها، زمین‌ها را به صورت مشروط به اشراف منتقل می‌کند. بهار با اشاره به سنت جامعه فئودالی که در آن حاکمیت اراضی، خاص طبقه فئودال بوده (اما در شرق هر پیشه‌ور و بازرگان شهری هم می‌توانست مالک باشد و در نتیجه فئودال شود و تغییر طبقه بدهد)، معتقد است در دوره ساسانیان چنین سنتی وجود نداشت و مالکین حق نداشتند زمین‌های اربابی را به طبقات پست جامعه بازرگان و روستاییان بفروشند. وی به‌عنوان نتیجه‌گیری اضافه می‌کند که بدین ترتیب دوره ساسانی از نظر شکل طبقاتی و اجتماعی به دوره فئودالی نزدیک می‌شود و در نتیجه، در این دوره فرهنگ اشرافی به وجود می‌آید و این آخرین بار و در عین حال اولین بار در تاریخ ایران بوده است (بهار، ۱۳۸۸: ۵۹). پیرنیا با اشاره به خانواده‌های درجه اول جامعه ساسانی که معروف به ویس پوهران بودند، درباره آن‌ها می‌نویسد: «این خانواده‌ها اراضی و املاک وسیعی داشتند که دولت در اداره آن‌ها دخالت نمی‌کرد، ولی از طرف دیگر، مجاز نبودند این املاک را بفروشند و نسل به نسل منتقل می‌شد» (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۳۸۲). لازم به ذکر است که پیرنیا در این‌جا، به نوعی مالکیت اشاره می‌کند که اختصاص به جوامع فئودالی دارد. در این باره، آندرسون می‌نویسد: «مشخصه شیوه تولید خاص فئودالی، مالکیت خصوصی مشروط بر زمین بود که به طبقه‌ای از نجبای موروثی اعطا شده بود» (آندرسون، ۱۳۹۰: ۶۰۰). پیکو لوسکایا در ریشه‌یابی مفهوم اقطاع که در زبان عربی به معنی «مالکیت مشروط بر زمین» است و با تعهد خدمت در سپاه همراه بود، می‌نویسد: «وجود همین اصطلاح در نوشته مسعودی، مؤید نظر ما پیرامون امکان وجود مالکیت فئودالی در ایران به‌ویژه در روزگار خسرو انوشیروان و پس از سرکوب جنبش مزدکیان بود» (لوسکایا، ۱۳۷۲: ۳۰۳).

۸،۴،۱. فئودالیسم و تقید و وابستگی کشاورزان به زمین

در نظام‌های فئودالی، کشاورزانی که بر روی زمین کار می‌کنند، وابسته به زمین بوده و با آن خرید و فروش می‌شوند. تقید و وابستگی، از ویژگی‌های اساسی نظام‌های فئودالی است که از نظر مارکس دارای اهمیت اساسی است؛ چراکه این مسئله در جهت اخذ مازاد تولید ضروری است. گریشمن در این باره می‌نویسد: «روستایان بزرگ‌ترین توده ملت ایران را تشکیل می‌دادند و به لحاظ قانونی آزاد بودند، ولی عملاً به صورت بردگانی وابسته به زمین درآمده و با اراضی و دهکده‌ها فروخته می‌شدند» (گریشمن، ۱۳۳۶: ۳۳۱). مفتخری به نقل از طبری، با اشاره به این که در ایران دوره ساسانی، برزگران نوعی وابستگی به زمین داشتند که همین امر امکان مهاجرت آن‌ها را به شهر تقریباً غیرممکن ساخته بود، ولی در رابطه با بعد از ورود اسلام به ایران می‌نویسد: «مهم‌ترین تأثیر اسلام بر چگونگی روابط مالک و زارع این بود که رعایا با پذیرش دین اسلام از پرداخت جزیه معاف شده، از بند وابستگی به زمین رها می‌شدند و فوج فوج به شهرها هجوم می‌آوردند و به کارهای خدماتی می‌پرداختند» (مفتخری، ۱۳۸۹: ۵۲).

پژوهش‌گران شوروی سابق، تقید و وابستگی فئودالی در ایران را همواره قبول داشتند، چیزی که می‌گفتند در دوره مغول تشدید شد. اما کسانی همانند پاولوویچ^{۱۱}، تقید فئودالی در ایران را قبول ندارند. پتروشفسکی این مسئله را خاص دوران مغول به بعد می‌داند؛ در حالی که به نظر او، قبل از این دوره، چنین مسئله‌ای وجود نداشته است (سیف، ۱۳۸۰: ۱۰۸). به نظر می‌رسد که با توجه به فروپاشی ساختار فئودالیسم بعد از ساسانیان، نمی‌توان از تقید و وابستگی دهقانان به زمین صحبت کرد و آنچه در دوره مغول نیز مشاهده می‌شود، پیوند نزدیک دهقانان با اربابان مغول آن‌هاست. جایگاه این دهقانان بیش‌تر به غلام شباهت داشت تا رعیت (ولی، ۱۳۸۰: ۱۱۸). در نظام فئودال، زمین عامل مهم و تعیین‌کننده است، در حالی که در استبداد شرقی، این حاکم و ارباب است که اهمیت دارد. لذا، دهقان دوره مغول با ارباب هویت پیدا می‌کند و هویت ارباب نیز وابسته به مستبد مرکزی است.

۹،۴،۱. فئودالیسم و تفکر آرمانی

در نظام‌های فئودالی، طبقات و نیروهای اجتماعی و سیاسی در کنار هم زندگی کرده و هیچ‌کدام از آن‌ها توان حذف رقبا را ندارند. از این رو، همواره شاهد نوعی تعادل ناپایدار در بین این نیروها هستیم. نطفه‌های اولیه دموکراسی را در فئودالیسم شاهد هستیم و آن هم حق مشارکت سیاسی اشراف، نجبا و روحانیون بلندپایه مذهبی است که به تدریج با ورود توده‌های مردم در عرصه

سیاست، فرایند دموکراسی به سمت تکامل به پیش می‌رود. در حوزه تفکر و اندیشه سیاسی نیز نوعی آرمان‌گرایی جهت نقد وضع موجود و جلوگیری از حاکمیت استبداد و خودکامگی مشاهده می‌شود. این نوع اندیشه را در ایران باستان در قالب اندیشه شاهی آرمانی و ایران‌شهری مشاهده می‌کنیم. بنابراین، ایرانی‌ها در قالب این تفکر آرمانی، وضع موجود را نقد کرده و اجازه حاکمیت استبداد و خودکامگی را به نظام سیاسی نمی‌دادند. زور با مطالعه بر روی تعالیم زردشتی در این مورد می‌نویسد: «شاه خوب نمادی از حاکمیت الهی بر زمین است و پادشاه خبیث و خائن بیش‌تر نمادی از اهریمن به حساب می‌آید. اگر شاه قرار است تصویری معتقد به خداوند باشد، در وهله اول باید دانا باشد و باید خرد راهبر و راهنمای او باشد» (زور، ۱۳۷۵: ۴۹۳). کندی ادی نیز به نگاه آرمانی ایرانی‌ها به شاه و حاکمیت اشاره می‌کند و می‌نویسد: «شاه ایران آن موجود شورش‌گر می‌خواره‌ای که نویسندگان یونانی قرن چهارم پیش از میلاد وصف می‌کردند، نبود؛ بلکه موجودی بود که زندگی‌اش در چارچوب تابوهای مذهبی سخت محدود بود» (ادی، ۱۳۸۱: ۵۵). شلاپنتوف نیز به این مسئله اشاره کرده و می‌نویسد: «حاکمیت شاه بر مبنای قانون بود نه خودسرانه؛ پادشاه آشکارا وظایفی داشت که مورد تصدیق او و رعایایش بود. وظایفی که حم کرانی او را تعدیل می‌کرد. داریوش با اقتدار حکومت کرد، اما به وظایف و تعهدات شاهانه خویش متعهد بود. کار و بار او انعکاسی از نظمی کیهانی بود، چون اولویت با قانون ازلی راستی زردشتی بود» (شلاپنتوف، ۱۳۹۰: ۹). نگاه ایرانیان باستان به هستی و کیهان در قالب مفهوم اشته و ارته بود و در قالب این مفاهیم یک نظم سلسله‌مراتبی بر جهان هستی حاکم بود. این نگاه هستی‌شناسیک، نقش مهمی در شکل‌گیری مفاهیم سیاسی و اجتماعی از جمله عدالت در مفهوم برابری داشت. رجایی می‌نویسد «بنای فکری آریایی‌های ایران، جهان و دایره کون و مکانی بود که دارای نظم است. این نظم را اشته یا آرته می‌خواندند» (رجایی، ۱۳۷۳: ۱۹).

۱,۴,۱۰. فتودالیسم و سرمایه‌داری

همان‌طور که از قول مارکس بیان کردیم، فتودالیسم به صورت ساختاری و بدون این که اراده‌ای در کار باشد، به‌طور غیرمستقیم زمینه را برای توسعه سرمایه‌داری فراهم می‌سازد. چراکه با وجود طبقه اشراف نیرومند و ایجاد تعادل قدرت با دولت، فضای امنی را برای انباشت تدریجی سرمایه فراهم می‌سازد. از طرفی، فرهنگ حاکم بر نظام فتودالی که فرهنگ اشرافی است، مانع از دخالت اشراف و دولت در امر تجارت و سرمایه می‌شود.

نیولی به این مسئله اشاره دارد و یادآور می‌شود که «سرآمدان پارس به‌طور حتم هیچ نظر مثبتی در باب امر تجارت نداشتند؛ در حالی که زبان مذهب نور

حتی مفهومی مثبت یا استعاره‌ای برای تجارت نداشت. طرفداران معمولی مانویت که در جامعه باز میان‌رودان جای گرفت، تجار و بازرگانان بودند، در حالی که تعصبات زردشتی امر تجارت را در پست‌ترین جایگاه آموزه‌های خود جای می‌داد (نیولی، ۱۳۸۷: ۱۹۶). بر اساس یافته‌های جدید محققان، دولت ساسانی در امر تجارت و امور سرمایه‌داری دخالت نداشته و فقط وظیفه برقراری امنیت را برای رشد و توسعه سرمایه‌داری فراهم می‌ساخت که این مسئله نشان‌دهنده وجهی دیگر از حاکمیت فئودالیسم در این دوره است. دریایی در این زمینه می‌نویسد: «در دوره ساسانی، نه تنها تولید عمدتاً در دست اشخاص بود، بلکه ظاهراً اقتصاد در حوزه همان افراد قرار داشت و نه در اختیار دولت. دولت ساسانی جاده‌ها و راه‌های آبی را برای برقراری امنیت پاسداری می‌کرد، ولی مدارکی در مورد حضور ناوگان ساسانی در خلیج فارس یا فعالیت آن در گشایش بازارهای شرقی وجود ندارد» (دریایی، ۱۳۸۴: ۵۶).

۱.۱، ۱.۱. حمله اقوام خارجی، فروپاشی فئودالیسم و شکل‌گیری استبداد شرقی در ایران

کریستن سن، سقوط سلسله ساسانی را آغاز تاریخ قرون وسطای ایران می‌داند. شاید یکی از دلایل مهم چنین نگاهی، مربوط به فروپاشی فئودالیسم و آغاز دوره استبداد شرقی در ایران باشد که باعث توقف این کشور در یک دوره خاص شده و به جز آمد و شد ایلات و قبایل کوچ‌رو و تکرار مسائل سیاسی و اجتماعی چیز دیگری عاید این سرزمین نشده است. در اینجا، با توجه به عناصر فئودالیسم که به آن‌ها اشاره شد، به دلایل فروپاشی این دوره تاریخی نیز می‌پردازیم. این دلایل عبارت‌اند از:

الف) قبایل خارجی از اساس با فئودالیسم و ویژگی‌ها و شاخص‌های آن در تعارض بودند؛ زیرا زندگی آن‌ها هیچ نسبتی با آن نداشت. ماکس وبر رابطه بین مذهب و طبقه حامل را رابطه‌ای انتخابی می‌داند و لذا معتقد است که در نهایت طبقه حامل مذهب، مهر خود را بر مذهب می‌زند و نقشی تعیین‌کننده در سرنوشت آن خواهد داشت (بشیریه، ۱۳۸۶: ۴۶۷). بنابراین، اگر به اعراب به‌عنوان طبقه حامل دین اسلام که زندگی آن‌ها مبتنی بر اصل قبیله‌گرایی و طایفه‌گرایی قرار دارد بنگریم، این نوع نگاه با شاخص‌های نظام فئودال مخالف است. فیرحی در این زمینه، اشاره جالبی دارد که توضیح‌دهنده بحث کنونی است. به نظر وی، «قدرت و عقلانیت سیاسی در یونان و غرب، از درون مثلی از محدودیت و ندرت برخاسته است که هر یک از اضلاع سه‌گانه آن را می‌توان به «سرزمین، ثروت و فلسفه (تفکر عقلی)» اختصاص داد. لیکن قدرت و عقلانیت در قبیله و دولت اسلامی، محدود و معطوف به مثلی است که اضلاع آن را

«حسب و نسب، غنیمت و اندیشه دینی» تشکیل داده است. از میان این سه، یونانیان بیش تر به سرزمین تعصب داشته و قبیله عرب، حمایت از نسب را بسیار ارجمند می دانست» (فیرحی، ۱۳۸۸: ۱۳۴). وی به این مسئله اشاره می کند که ظهور اسلام اگرچه موجب تحولاتی در اضلاع قبیله گردید، اما ذهنیت گذشته قبایل عرب را نتوانست به طور کلی از بین ببرد، به گونه ای که بعد از اسلام نیز به حیات خود ادامه داد (فیرحی، ۱۳۸۸: ۱۳۴). فیرحی بنا به دلایلی که ذکر می کند، معتقد است که به همین لحاظ الگوی اقتصاد فئودالی و الزامات سیاسی آن به طور کلی از تمدن عربی غایب است و لذا، اقطاعات دوره میانه (قرن سوم تا هشتم ه.ش) بسیار متفاوت از فئودالیسم یونان و غرب است (فیرحی، ۱۳۸۸: ۱۳۲).

ب) حمله قبایل خارجی به ایران و تضعیف خاندان های کهن یک جانشین، راه را برای ورود اقوام انیرانی ترک آن سوی ماوراءالنهر به ایران باز کرد. این اقوام به لحاظ سبک زندگی و سطح تمدن تفاوت چندانی با اعراب نداشتند. اقدام خلفای عباسی مبنی بر راه دادن عناصر ترک تبار به دربار خود و مسلمان شدن تعداد زیادی از آنها، زمینه را برای نفوذ این قوم به سرزمین های اسلامی هموار کرد. در تمدن ایران باستان، تأکید بر نژاد و نژادگی، دیواری نفوذناپذیر بین اقوام سفیدپوست آریایی با اقوام زردپوست آسیای میانه ایجاد کرده بود و بدین رو، تمدن ایران را از نفوذ این اقوام غیرمتمدن مصون نگه داشته بود. ولی از زمانی که اعراب بادیه نشین، حد و مرزهای نژادی و تبار خانوادگی را نفی نمودند، راه برای ورود ترکان و اقوام غیر متمدن به کشور ایران هموار شد (قاضی مرادی، ۱۳۸۰: ۱۷۰). پیامدهای منفی حضور آنها، علاوه بر ضدیت و دشمنی با علما و فلاسفه، مقابله با خاندان های اشرافی و کهن ایرانی نیز بود که با تأسی به اعراب هم مسلک خود و در ادامه کار آنها، به تضعیف هرچه بیشتر اشراف ایرانی همت گماشتند و کار ناتمام اعراب را در این زمینه به کمال رساندند. بنابراین، در این زمینه می توان گفت که نقش قبایل جنگجوی عرب به عنوان طبقه حامل دین اسلام، از نظر ماکس وبر باعث تمایز سیستم سیاسی اسلام با فئودالیسم غرب شد، درحالی که فئودالیسم غرب باعث استقلال نسبی طبقات اجتماعی و خودمختاری شهرها می شد. در سیاست اسلامی، که میان پاتریمونالیسم و نوعی فئودالیسم در نوسان بود، حقوق زمین داری در دست زمین دارانی بود که فاقد ایدئولوژی فئودالی بودند، زیرا این امر مبتنی بر ارتش مزدوران می شد که حق برداشت مالیات را نیز داشتند (بشیریه، ۱۳۸۶: ۴۷۵).

پ) از پیامدهای دیگر حمله اقوام خارجی، جایگزین شدن مزدوران نظامی به جای اشراف زمین دار بود که به دلیل ریشه مزدوری شان هیچ نوع استقلالی نسبت به دربار نداشتند و نمی توانستند هم داشته باشند. خودسری آنها فقط می توانست در این مسئله بروز کند که عامل توطئه های درباری شوند یا به تهاجمات نظامی

علیه حکومت دست بزنند. این مزدوران از طریق در اختیار گرفتن اقطاع و تیول به‌عنوان پاداش خدمات نظامی خود، به مرور به اشراف زمین‌داری تبدیل می‌شدند که ذاتاً از اشراف فئودال در اروپا و ایران باستان متمایز بودند.

ت قبایل خارجی که هنوز وارد مراحل تکامل تمدنی نشده بودند، اصل تقسیم کار و ایجاد تخصص و وظایف را به‌درستی درک نمی‌کردند. لذا، از همان آغاز به مبارزه با اشراف و خانواده‌های بزرگ ایرانی پرداختند. ضمن این‌که اعراب فاقد ایدئولوژی فئودالی بودند و برای آن‌ها زمین منشأ ثروت محسوب نمی‌شد و از طرف دیگر، نابودی این طبقات راه را برای سلطه بر ایران هموار می‌کرد. بهار در این زمینه می‌نویسد: «از عوامل دیگری که باعث می‌شد در ایران اشرافیت دوام نیابد، هجوم ترکان بود که مالکیت را در اختیار افراد عمدتاً نظامی قرار می‌دادند و امکان نمی‌دادند که اشرافیت‌مداری ایجاد شود (بهار و شمیسا، ۱۳۸۸: ۵۹). به هر حال، می‌توان گفت که اگرچه با حمله اعراب، طبقه اشراف ضعیف شد، به طوری که دیگر نتوانست نقش مهمی در تحولات سیاسی ایفا کند، ولی طبقه دهقان که طبقه متوسط زمین‌دار بود دست نخورده باقی ماند؛ زیرا این طبقه با أخذ مالیات از کشاورزان، به ثبات حاکمیت کمک می‌کرد. اما با حمله ترک‌های آسیای میانه، دومین ضربه به ساختار اجتماعی ایران وارد شد، چراکه طبقه دهقان را نیز از میان بردند. با محو این طبقات، ساختار جامعه ایرانی به سمت توده‌ای شدن پیش می‌رفت و راه را بر شکل‌گیری خودکامگی استبداد دولت هموار می‌کرد (کریستین سن، ۱۳۷۷: ۱۶۲).

ج آثار اجتماعی حمله قبایل خارجی، زمانی قابل بحث و تحلیل است که ما شناخت درستی از قوم مهاجم داشته باشیم. آنتونی بلک، طایفه‌گرایی اعراب را عامل تمایز آن‌ها با سایر دولت‌ها می‌داند. وی در پاسخ به این سؤال که چرا اعراب هیچ‌گاه ساختار یا تشکیلات دولتی رسمی را به وجود نیاوردند، این‌طور می‌گوید که: «در تمدن عربی، مراجع سیاسی معمولاً اعضای برجسته طایفه غالب بودند که تمایل به کسب قدرت داشتند، اما نه از طریق فرایند قانونی انتصاب، انتخاب یا حتی جانشینی موروثی، بلکه با استفاده از توانایی‌های فردی خود و سلطه نظامی طایفه‌شان». به همین دلیل، بلک غربی‌هایی را که پیرامون تمدن عربی مطالعه می‌کنند، ولی به عنصر قبیله و طایفه توجه ندارند، زبان سیاسی‌شان را از توان کافی برای بیان آن برخوردار نمی‌داند (بلک، ۱۳۸۵: ۲۰). بنابراین، با از بین رفتن طبقه نیرومند اشراف و غیبت آن‌ها از صحنه سیاسی ایران، حکومت‌ها همواره در حالت افراط در خودکامگی و تفریط در سست‌عنصری به سر می‌بردند، زیرا این طبقه بود که در دوره ایران باستان تعادل نظام سیاسی را حفظ می‌کرد و مانع از لغزیدن دولت به سمت افراط و تفریط می‌شد. تضعیف خاندان‌های کهن و اشرافی ایران، به معنی تضعیف نظامی بود که به صورت سیستمی عمل می‌کرد و

جلوی هرج و مرج و بی‌ثباتی سیاسی را می‌گرفت.

ن) عامل دیگری که باعث فروپاشی اشرافیت و نظام فئودالی در ایران شد، مربوط به قانون ارث می‌شود. لمبتون در کتاب مالک و زارع در ایران، این عامل را در فروپاشی نظام اشرافی مهم می‌داند، چون بعد از گذشت چند نسل، زمین‌های فئودال به قطعات کوچک تجزیه و این امر به نابودی فئودالیسم منتهی می‌شد (لمبتون، ۱۳۷۷: ۴۵۹). مورگان نیز به همین مسئله اشاره کرده و می‌نویسد: «اما در دوران اسلامی یک اشرافیت زمین‌دار واقعا موروثی تشکیل نشد. بی‌ثباتی سیاسی و ماهیت قانون ارث مانع از تکوین چنین تحولی شد» (مورگان، ۱۳۷۲: ۷). از طرف دیگر، شکل‌گیری نظام‌های خودکامه و استبدادی در کشورهای اسلامی، مانع از ایجاد نظام حقوقی عقلانی و نهادینه شد. ماکس وبر بر این مسئله تاکید دارد و می‌نویسد: «تنها غرب است که از یک نظام حقوقی مجرد و عقلانی برخوردار گردید، در حالی که سیستم‌های حقوقی آسیا خودکامه و دل‌بخواهی بودند» (بشیریه، ۱۳۸۶: ۴۷۱). به نظر وبر، وجود قرآن و سنت اگرچه می‌توانست با وجود دارا بودن قوانین مدون و مشخص، جلوی خودکامگی حکام را بگیرد، ولی حکام مستبد به این مسئله آگاه بودند که چگونه از این مانع عبور کنند.

و) همان‌طور که گفته شد، به‌طور کلی قبایل خارجی فاقد ایدئولوژی فئودالی بودند. به همین دلیل، با توجه به ساختار طبقاتی خود به امر کشاورزی هیچ توجهی نداشتند و لذا ورود آن‌ها به سرزمین ایران با پیشینه فئودالی به تدریج پایه‌های این نظام را فروپاشید. در نظام‌های فئودالی، کشاورزانی که بر روی زمین کار می‌کنند وابسته به زمین بوده و با آن خرید و فروش می‌شدند. تقید و وابستگی از ویژگی‌های اساسی نظام‌های فئودالی است که از نظر مارکس دارای اهمیت اساسی است؛ چراکه این مسئله در جهت اخذ مازاد تولید لازم است. گریشمن، باستان‌شناس و محقق غربی، درباره ایران باستان می‌نویسد: «روستایان بزرگ‌ترین توده ملت ایران را تشکیل می‌دادند و قانوناً آزاد بودند، ولی عملاً به‌صورت بردگانی وابسته به زمین در آمده بودند و با اراضی و دهکده‌ها فروخته می‌شدند» (گریشمن، ۱۳۳۶: ۳۱۳). ورود اعراب به ایران، زمینه آزادی این کشاورزان را فراهم و شرایط را برای فروپاشی فئودالیسم ایرانی هموارتر نمود.

ه) مقایسه سنت فرهنگی قبایل خارجی با فرهنگ آریایی ایران باستان، نشان از تفاوتی اساسی میان این دو دارد. در حالی که کسب سواد و علم در فرهنگ سامی عرب (علی‌رغم اهمیت علم و دانش در دین اسلام) امری مضموم و شرم‌آور بود، در ایران باستان رابطه عمیقی بین سنت دینی و عقل و علم وجود داشت. در زمان شاپور اول ساسانی، به قول ابوالفداء، مورخ شهیر، اولین نهضت علمی ایران آغاز شد و در این راه، وی عده‌ای را برای کسب علم و معرفت

فلسفی به یونان فرستاد و برخی کتب علمی یونانی را از قبیل طب و فلسفه به ایران وارد نمود و به فارسی ترجمه کرد (طلعت بصاری، ۱۳۳۵: ۵۵). دلیل این مسئله در دیدگاه هستی‌شناسی یک ملت یا قوم است که به قول هگل می‌تواند به عنوان یک الگو در عرصه سیاسی و اجتماعی پیاده شود. این مسئله، ابتدا توسط هگل درباره قوم یهود مطرح شد. به نظر هگل، دلیل این که قوم یهود جذب جوامع دموکراتیک نمی‌شود و در فضای بسته‌ای زندگی می‌کند، نگاه هستی‌شناسی آن‌هاست. یهود خدا را به عنوان ارباب می‌نگرد که انسان مجبور به تسلیم در برابر اوست. به همین دلیل، این الگو را به عرصه سیاسی تعمیم داده و در نتیجه، نمی‌توانند جذب جوامع دموکراتیک شوند که اساس آن بر برابری و مساوات در میان همه انسان‌ها است. لذا، هگل سیاست هر قومی را عین دیانت او و دیانت او را عین سیاست‌اش می‌دانست (طباطبائی، ۱۳۸۹: ۱۶۵). در ایران باستان، دیدگاه هستی‌شناسی مردم متمدن در شکل‌گیری ساختار طبقات بسیار تعیین‌کننده بود. در این دیدگاه، جهان دارای نظم است به نام اشته که در این نظم، سلسله‌مراتبی وجود داشت که هر چیزی در جایگاه خود قرار گرفته و عدالت هم بر اساس این نظم معنی می‌شد و به معنای قرار دادن هر چیزی در جایگاه خود بود (فرهنگ رجائی، ۱۳۷۳: ۵۸). با حمله اعراب، این نگاه به جهان و هستی به هم ریخت؛ چرا که اعراب با سابقه بادیه‌نشینی و مخالفت با علم و دانش و ننگ دانستن سواد، نه تنها فاقد تأمل و تفکر فلسفی بودند، بلکه از روزی که وارد ایران شدند با هرگونه علم و فلسفه به مخالفت پرداختند. احمد امین در توصیف اعراب می‌نویسد: «عرب نمونه والا را نمی‌شناسد، زیرا آفریده پندار است و او در زبان خود برای آن واژه‌ای ندارد و شنیده نشده که به آن اشاره‌ای کرده باشد» (رضایی، ۱۳۷۸: ۴۷). به عبارت دیگر، می‌توان گفت که فقدان نگرش فلسفی اعراب بادیه‌نشین به جهان هستی، تأثیر مخربی بر جایگاه طبقاتی در عرصه سیاسی و اجتماعی بر جای گذاشت که از جمله آن‌ها می‌توان به فروپاشی طبقات و پیدایش تداخل طبقاتی و عدم توجه به امر تخصص و ضرورت حفظ فاصله طبقاتی اشاره کرد.

ی) از بین رفتن تضاد بین حاکمیت و حکومت؛ با اشاره به نظریه ژان بدن، در ایران دوره ساسانی، پادشاهی اشرافی حاکم بود و این مسئله باعث تضاد بین حاکمیت و حکومت شده که در نهایت راه را بر پادشاهی جمهوری هموار می‌کرد. اما متعاقب حمله اقوام خارجی و تضعیف اشرافیت، تضاد بین این دو از بین رفت و نظام پادشاهی به سمت خودکامگی و استبداد میل کرد. سید جواد طباطبائی به نظام پادشاهی در ایران باستان از منظر نظریه هگل اشاره دارد و می‌نویسد «نکته بنیادین در مفهوم هگلی شیوه فرمان‌روایی ایرانیان، این است که شاهنشاهی دولت نیست، بلکه دولت دولت‌هاست و این صورت از دولت با

خودکامگی و وحدت بدون کثرت دولت‌ها سازگار نیست» (طباطبائی، ۱۳۸۹: ۱۴۶). هم‌چنین از بین رفتن تعارض بین حاکمیت و حکومت در حوزه زمین‌داری و بهره‌برداری از آن نیز مشاهده می‌شود.



نتیجه‌گیری

مسئله وجود یا عدم وجود فئودالیسم در ایران، یکی از مباحث بسیار مهم سیاسی و اجتماعی است. زیرا این مسئله، عامل مهم تبیین توسعه و عقب‌ماندگی این کشور است و نقش بسیار مهمی در تحول و تکامل تاریخی کشورها ایفا کرده و زیربنای توسعه سرمایه‌داری بوده است؛ هم‌چنان که عکس آن، یعنی استبداد و خودکامی شرقی عامل اصلی عقب‌ماندگی و درجا زدن تاریخی یک کشور است. به این دلایل، تلاش داشتیم تا این موضوع که جامعه ایران دارای طبقه فئودال بوده و این روند با حمله قبایل خارجی متوقف شده است را بررسی کنیم. از این رو، در این مقاله تا حدودی به این مسئله اساسی رسیدیم که تاریخ هر کشور ویژگی‌های خاص خود را دارد و قابل تعمیم به سایر کشورها نیست. ساختار طبقاتی جامعه ایران باستان، نشان‌دهنده نظام فئودالی و غیراستبدادی در آن است. به همین دلیل، اثبات این که در ایران باستان ما شاهد شکل‌گیری فئودالیسم بودیم، به معنی نفی نظریه کساناست که به نوعی قائل به نظریه استبداد شرقی و کاربرد آن بر تمام تاریخ ایران زمین بوده‌اند. شواهد و قراین تاریخی که در این مقاله آورده شده، همه نشان‌دهنده این موضوع است که استبداد شرقی با یورش قبایل خارجی، رفته‌رفته تثبیت و نهادینه شده است، به طوری که آثار و عواقب این جریان مهم فرهنگی و اقتصادی، تاکنون گریبان‌گیر این سرزمین بوده و مانع مهمی در جهت تحول و تکامل تاریخی ایران زمین به حساب می‌آید. با حمله اقوام بیگانه، طبقه اشرافیت ایرانی تضعیف شد، به شکلی که دیگر تأثیر تعیین‌کننده‌ای در تحولات سیاسی ایران نداشت و این تحول، آغاز حرکت به سمت استبداد و خودکامی بود. با حمله ترک‌های آسیای میانه، دومین ضربه بر ساختار اجتماعی و طبقاتی ایران وارد آمد. در پی این حمله، ضمن این که طبقه اشراف ضعیف‌تر شد، طبقه دهقان که طبقه متوسط زمین‌دار بود نیز از بین رفت و این مسئله به توده‌ای شدن بیش‌تر جامعه ایران انجامید و دست حاکمیت را در امور حکومت و جامعه باز کرد. به طوری که دیگر هیچ قدرت اجتماعی‌ای نبود که در مقابل دولت قرار گیرد و مانع از ظلم و ستم و بی‌قانونی آن شود. تحولات بعد از سقوط ساسانیان نشان از انحطاط تدریجی تمدن و فرهنگ ایران دارد که تکامل آن را در حمله مغول شاهد هستیم. لذا، در پایان می‌توان این‌گونه بحث خود را خاتمه داد که ایران در بین کشورهای اسلامی از معدود کشورهایی است که قبل از ورود اسلام به آن، دارای تمدنی بزرگ و جهانی بود. تمدنی که در مسیر طی مراحل تاریخی خود قرار داشت و در حال گذار از فئودالیسم و ورود به جهان سرمایه‌داری بود که متعاقب حمله اعراب مسلمان، فئودالیسم در آن فروپاشید و با تضعیف تمدن یک‌جانشینی، کشاورزی و اشرافی، زمینه را برای سلطه قبایل و ایلات کوچ‌رو فراهم ساخت و شرایطی را

به وجود آورد که دولت‌های خودکامه و استبدادی، در آن حرف اول را می‌زدند. قبایل خارجی حمله‌کننده به ایران، هیچ پیشینه‌ای در تمدن و تمدن‌سازی نداشتند و صرفاً براساس فرهنگ ایلی و قبیله‌ای عمل می‌کردند. از این رو، با فرهنگ و ایدئولوژی فتودالی در تقابل قرار داشتند و باعث فروپاشی آن شدند. نتیجه این روند، حاکمیت استبداد شرقی و درجا زدن تاریخی ایران است. این دیدگاه، برخلاف نظریه رایج تحت تأثیر اندیشه مارکس و انگلس، که تاریخ ایران را از همان ابتدا استبدادی می‌دانند، طرح شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

الف) منابع فارسی

آلتهایم، وروت؛ استیل، فرانتس. (۱۳۸۲). **تاریخ اقتصاد دولت ساسانی**، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.

آندرسون، پری. (۱۳۹۰). **تبارهای دولت استبدادی**، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: ثالث، چاپ اول.

بروسیوس، ماریا. (۱۳۸۷). **تمدن درخشان ایرانیان**، ترجمه محمود طلوعی، تهران: انتشارات تهران، چاپ اول.

بشیریه، حسین. (۱۳۸۷). **جامعه شناسی سیاسی**، تهران: نشر نی، چاپ پانزدهم.

بشیریه، حسین. (۱۳۸۶). **عقل در سیاست**، تهران: انتشارات نگاه معاصر، چاپ دوم.

بصاری، طلعت. (۲۵۳۵). **کتاب و کتابخانه در زمان ساسانیان، همایش تاریخ و فرهنگ ایران**، تهران: انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.

بلک، آنتونی. (۱۳۸۵). **تاریخ اندیشه سیاسی اسلام**، ترجمه محمد حسین وقار، تهران: انتشارات اطلاعات.

بهار، مهرداد. (۱۳۸۴). **از اسطوره تا تاریخ**، گردآورنده: ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: نشر چشمه، چاپ چهاردهم.

بهار، مهرداد، شمیسا، سیروس. (۱۳۸۸). **نگاهی به تاریخ اساطیر ایران باستان**، تهران: نشر علم، چاپ اول.

پیرنیا، حسن. (۱۳۷۰). **ایران باستانی**، تهران: انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول.

دریایی، تورج. (۱۳۸۳). **شاهنشاهی ساسانی**، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات ققنوس.

رجائی، فرهنگ. (۱۳۷۳). **معرکه جهان بینی ها**، تهران: انتشارات احیاء کتاب، چاپ اول.

- رضائی، عبدالعظیم. (۱۳۷۸). **گنجینه تاریخ ایران**، تهران: انتشارات اطلس، جلد نهم، چاپ اول.
- روکسبرو، یان. (۱۳۷۰). **بررسی نظریه های توسعه نیافتگی**، ترجمه مصطفی از کیا، تهران: نشر توسعه، چاپ اول.
- زهر، آر.سی. (۱۳۷۵). **طلوع و غروب زردشتی گری**، ترجمه دکتر تیمور قادری، تهران: انتشارات فکر روز.
- سیف، احمد. (۱۳۸۰). **مسئله مالکیت و انباشت سرمایه در ایران**، تهران: نشر رسانه، چاپ اول.
- شیمان، کلاوس. (۱۳۸۶). **مبانی تاریخ ساسانیان**، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: نشر فرزاد، چاپ دوم.
- صدوقی، ناصر. (۱۳۸۲). نظریه استبداد شرقی و حکومت قاجاریه، **مجله تاریخ**، پیشینه، شماره ۳.
- طباطبائی، جواد. (۱۳۸۹). **هگل در میانه نموده های کهنه و سامان نو**، **مهرنامه**، سال اول، شماره ۵.
- طباطبائی، جواد. (۱۳۸۰). **درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران**، تهران: نشر کویر، چاپ اول.
- عنایت، حمید. (۱۳۸۵). **نهادهای و اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام**، تهران: انتشارات روزنه، چاپ چهارم.
- عنایت اله، رضا. (۱۳۸۴). **ایران و ترکان در روزگار ساسانیان**، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- فشاهی، محمد رضا. (۱۳۵۴). **از گاتها تا مشروطیت، تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران**، تهران: انتشارات گوتنبرگ، چاپ دوم.
- فیرحی، داود. (۱۳۸۶). **قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام**، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- قاضی مرادی، حسن. (۱۳۸۰). **استبداد در ایران**، تهران: نشر اختران، چاپ اول.

کریستن سن، آرتور. (۱۳۷۷). **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه رشید یاسمی، تهران: انتشارات دنیای کتاب، چاپ نهم.

کندی، ادی سموئیل. (۱۳۸۱). **آیین شهریاری در شرق**، ترجمه فریدون بدرهای، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

کولسنیکف، آ. ای. (۲۵۳۵). **ایران در آستانه یورش تازیان**، پیراستار پیگو لوسکایا، ترجمه: م. ر. کیائی، تهران.

گرائتوسکی، ا. آ.؛ داندامایو، م. آ. و دیگران. (۱۳۵۹). **تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز**، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران: انتشارات پویش، چاپ اول.

گریشمن. (۱۳۳۶). **ایران از آغاز تا اسلام**، ترجمه دکتر محمد معین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

گنوویدن، گرن. (۱۳۷۸). **فئودالیسم در ایران باستان**، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: نشر قطره.

لمبتون، ک. س. (۱۳۷۷). **دبیاچه‌ای بر نظریه مالک و زارع در ایران**، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.

لوسکایا، پیگو. (۱۳۷۲). **شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان**، ترجمه عنایت اله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

محمدی، محمد. (۱۳۷۴). **فرهنگ ایران پیش از اسلام**، تهران: انتشارات توس، چاپ سوم.

مفتخری، حسین؛ زمانی، حسین. (۱۳۸۹). **تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان**، تهران: انتشارات سمت.

موستر، مارچلو. (۱۳۸۹). **گروندریسه کارل مارکس**، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: انتشارات نکا، چاپ اول.

مورگان، دیوید. (۱۳۷۲). **ایران در قرون وسطی**، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ اول.

ولی، عباس. (۱۳۸۰). **ایران پیش از سرمایه داری**، ترجمه حسن شمس آوری، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.

ويسهوفر، يوزف. (۱۳۷۸). **ايران باستان**، ترجمه مرتضى ثاقب فر، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ سوم.

ب) منابع لاتين

Koebner. (1970). *Despot and Despotism: vicissitudes of a political term*, **Journal of the Warburg and Court auld Institutes**, 1951, reprint Klaus Reprint, Nendeln.

Marx, Carl. (1850). *The future results of British Rule in India*, art. Cite, In **Sur les societies Pre-capitalists**.

Marx, Carl. (1858). **Die Geschichte des Opiumhandels**, Id., dans un article paru le 20 sept. dans le New York Daily Tribune, Son titre, d'après les camets de Marx, Devait être, [L Histoire de commerce de l opium]. Repris in MEGA, Berlin Dietz Verlag, vol. 12.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی